

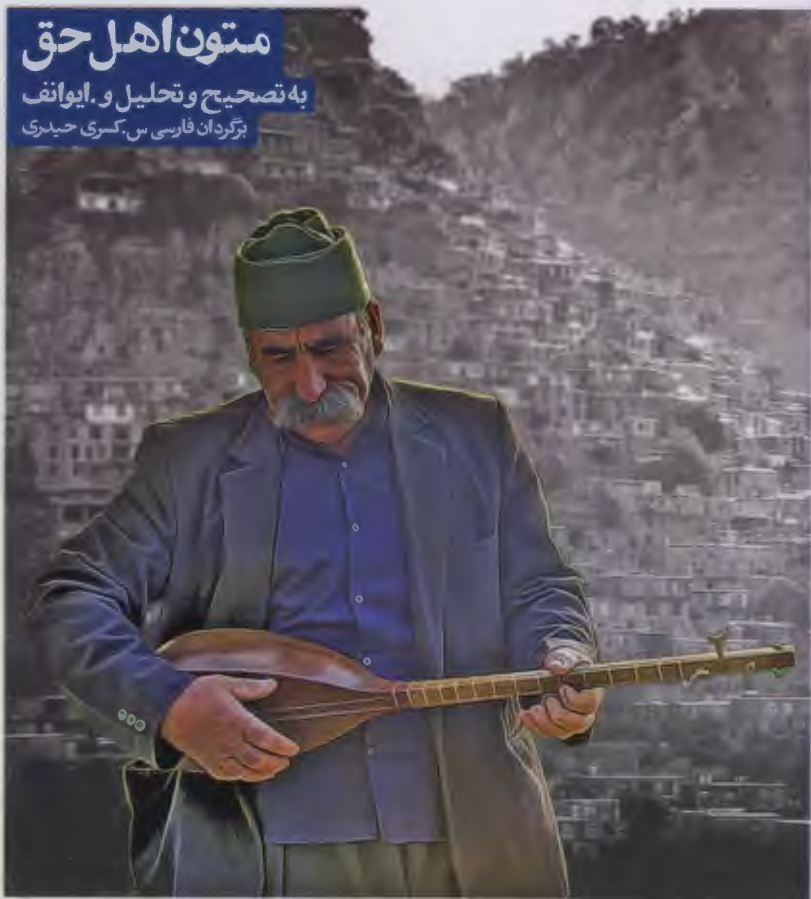


اهل حق كردستان

متون اهل حق

به تصحيح و تحليل و. ايوانف

برگردان فارسي س. كسري حيدري



نشر حکمت کلمه

ناشر تخصصی ادبیات و فلسفه

سرشناسه:	ایوانوف، ولادیمیر آلکسی یویچ، ۱۸۸۶ - ۱۹۷۰ م.
عنوان و نام پدیدآور:	Ivanov, Vladimir Alekseevich اهل حق کردستان: متون اهل حق به تصحیح و تحلیل و ایوانف؛ برگردان فارسی س. کسری حیدری. تهران: حکمت کلمه، ۱۴۰۰.
مشخصات نشر:	۳۳۶ ص.
مشخصات ظاهری:	شابک: ۹۷۸-۶۳۲-۹۸۲۴۲-۸-۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیبیا
بازداشت: عنوان اصلی:	The truth-worshippers of Kurdistan; Ahl-i haqq texts edited in the original Persian and analysed by W. Ivanow, 1953.
موضوع:	اهل حق -- عقاید
موضوع:	Ahl-i Haqq -- Doctrines
موضوع:	اهل حق - ایران - کردستان
موضوع:	Ahl-i Haqq - Iran - Kurdistan
موضوع:	اهل حق - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع:	Ahl-i Haqq - Early works to 20th century
شناسه افراد:	حیدری، سید کسری، ۱۳۲۱ -، مترجم
رده بندی کنگره:	BP۲۴۱/۴
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۵۲۸۷
شماره کتابشناسی ملی:	۸۴۱۷۵۳۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فیبیا



اهل حق كردستان

متون اهل حق

به تصحيح و تحليل و. ايوانف

برگردان فارسي

س. كسري حيدري



نشر حکمت کلمه
HEKMAT KALAME PUBLISHERS

اهل حق کردستان

متون اهل حق

به تصحیح و تحلیل: و. ایوانف

مترجم: س. کسری حیدری

طراح جلد، وگرافیک: محسن توحیدیان

برگ آرا: محمد قانمی

ویرایش: کارگاه ادبی نشر حکمت کلمه و بهزاد سالکی

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۲۰۰۰ تومان

تمام حق و حقوق این اثر متعلق به نشر است و هر گونه کپی و برداشت
از آن به هر شکل ممنوع و منوط به کتب اجازه از ناشر است.

hekmatkalame.com

Email: hekmat.kalame@gmail.com

Telegram: @hekmatkalame

Instagram: @hekmatkalame

Tel: 09365243527

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۵	پیشگفتار
۲۱	۱. مقدمه
۲۱	۱. فرقه
۲۵	۲. زیرشاخه‌های جامعه اهل حق
۳۰	۳. سکونتگاه، تاریخ و گاه‌شماری
۳۵	۴. خاستگاه احتمالی فرقه
۲۹	۵. آثار تصحیح شده در این کتاب
۵۹	۲. عقاید
۵۹	۱. طبقه‌بندی
۶۳	۲. آثار مهرپرستی باستانی
۷۵	۳. کیهان‌زایی
۸۵	۴. تأثیرات مسیحی
۹۷	۵. دراویش
۱۱۲	۶. اسلام و فرقه اسماعیلیه
۱۲۱	۳. عبادت
۱۲۱	۱. محفل دینی
۱۳۰	۲. قربانی
۱۴۱	۳. تشریف
۱۴۷	۵. آئین‌های مختلف دینی

۱۵۵	۴. محتوای متون
۱۵۷	۱. تذکره اعلی
۲۱۸	۲. فصل‌های افزوده به تذکره اعلی
۲۲۵	۳. اصول حقیقت (توضیح داده شده) در زمان سلطان سهاک
۲۳۳	۴. گزیده‌هایی از رساله‌های درویشان
۲۴۴	ضمیمه I. اعجازهای خان آتش
۲۴۹	ضمیمه II. داستان سید اسکندر
۲۵۴	ضمیمه III. ویسپرد
۲۵۹	۵. انتقادات، غلط‌گیری‌ها و اصلاحات متون
	ضمیمه: اشعار ترکی
	اشعار ترکی ترجمه و. مینورسکی
۲۸۱	پوست

مقدمه مترجم

«ولادیمیر الکسویچ ایوانف» شرق‌شناس و یکی از برجسته‌ترین استادان در زمینه پژوهش‌های مربوط به فرقه اسماعیلیه، در ۱۸۸۶ م. در روسیه تزاری متولد شد. وی پس از تحصیلات مقدماتی تحت نظارت «ویکتور رزن» (۱۹۰۸-۱۸۴۹) در «سن پترزبورگ» به آموختن زبان‌های فارسی و عربی پرداخت. ایوانف سپس در رشته زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و مطالعات تصوف، تخصص حاصل کرد. ایوانف برای نخستین بار در ۱۹۱۰ م. به ایران سفر کرد و بار دیگر از ۱۹۱۲-۱۹۱۴ م. در ایران بود و در این مدت نمونه‌های زیادی از لهجه‌های ایرانی را جمع‌آوری کرد: نتیجه این کوشش که تا سال ۱۹۲۰ م. ادامه داشت، تدوین و انتشار بیش از ۲۰ مقاله در زمینه لهجه‌های خراسانی، سبزواری، بیرجندی، درویشی، الموتی، خوری، فارسی عامیانه، مهرجانی و گبری (زرتشتی) بود. همزمان با این پژوهش‌ها ایوانف خدمت خود را در «موزه آسیایی آکادمی علوم روسیه» در سن پترزبورگ آغاز کرد. این موزه که در آلمان تحت ریاست «کارل زلمان» (۱۹۱۹-۱۸۴۹)، زبان‌شناس مشهور اداره

می‌شد، مدّت‌ها بود که در حقیقت به يك کتابخانه مجهز تبدیل شده بود، در آن‌جا ایوانف سرانجام مسئول مجموعه کتاب‌های خطی اسلامی گردید. در این سمت ایوانف در سفرهای گوناگون، به‌ویژه به منطقه آسیای مرکزی روسیه، شمار زیادی کتاب خطی فارسی و عربی برای «موزه آسیایی و عربی» جمع‌آوری کرد. سرانجام در ۱۹۱۵ م. موزه را با جمع‌آوری بیش از ۱۱۰۰ نسخه که مجموعه بخارا نام نهاده شده، غنی کرد، اما همکاری ایوانف با موزه آسیایی از دیدگاه دیگری حائز اهمیت است، زیرا در آن‌جا بود که او در ۱۹۱۶ م. برای نخستین بار به مجموعه‌ای از متون اسماعیلی دسترسی پیدا کرد که به‌وسیله زاروبین (۱۸۸۷-۱۹۶۴ م.) متخصص در لهجه‌های تاجیکی، در ۱۹۱۶ م. در شغنان^۱ (shoghnan) جمع‌آوری شده بود. این مجموعه آغازگر پژوهش‌های ایوانف در زمینه اسماعیلیت به‌شمار می‌آید. تا حدود نیم سده پس از آن تاریخ، ایوانف بیش از هفتاد کتاب و مقاله در زمینه جنبه‌های گوناگون تاریخ و ریشه‌های مذهبی و عقاید فلسفی این فرقه تألیف کرد. در اوایل انقلاب روسیه_ ۱۹۱۷ م، بار دیگر برای جمع‌آوری نسخه‌های خطی به آسیای مرکزی رفت، ولی مقدر نبود که وی دیگر هیچوقت به زادگاه خود بازگردد. ایوانف در بهار ۱۹۱۸ م. به خراسان رفت و تا سال ۱۹۲۰ م. در آن‌جا مقیم بود و در همان سال‌ها به تابعیت کشور بریتانیا در آمد و مدّتی نیز به‌عنوان مترجم رسمی زبان فارسی، در خدمت دولت بریتانیا بود. سرانجام در اوایل دهه ۱۹۲۰ م. ایوانف به هندوستان رفت و برای مدّت چهل سال، ابتدا در کلکته و سپس در بمبئی، در آن کشور اقامت

۱. مکانی است در ترکستان، در کافه رود آمودریا (= جیحون). ساکنان آن اسماعیلی اند، گفتارشان به لهجه‌ای ایرانی است که در شغنان بدان سخن می‌گویند و از شایعه‌های روشانی است.

گزید. او در کلکته با «انجمن آسیایی بنگال» همکاری داشت و بنا به درخواست «سر مکرچی» فهرستی در چهار برای مجموعه کتاب‌های خطی فارسی آن انجمن جلد تهیه کرد، که در آن زمان بالغ بر ۴۶۰۰ نسخه بود. در همان دهه و در سال ۱۹۲۲ م. ایوانف نخستین اثر مهم خود در زمینه اسماعیلیه را منتشر کرد. در این اثر، اسماعیلیتکا، برای نخستین بار، به استثنای برخی از اشعار «ناصر خسرو» که بیشتر انتشار یافته بود شماری از متن‌های اسماعیلیان نزاری در دسترس پژوهشگران قرار گرفت.

ایوانف در ۱۹۳۰ م. پس از تکمیل فهرست برداری از تمام کتب فارسی و قسمتی از نسخه‌های خطی عربی انجمن آسیایی از کلکته به بمبئی رفت و از آن تاریخ تمام وقت خود را به پژوهش خستگی ناپذیرش در مورد فرقه اسماعیلیه اختصاص داد، او از بمبئی با تعداد زیادی از اسماعیلیان هند و نواحی مجاور به‌ویژه «بدخشان» و «جیحون علیاء» آشنایی‌های صمیمانه و نزدیکی ایجاد کرد و توانست به شمار شایان توجهی از متون اسماعیلی، به‌ویژه در کتابخانه‌های خصوصی، دسترسی پیدا کند. در نتیجه این امکانات که برای پژوهش‌های اسماعیلی فوق‌العاده حائز اهمیت است، ایوانف توانست برای نخستین بار فهرست جامعی از متون اصیل شاخه‌های گونه‌گون فرقه اسماعیلیه تهیه و منتشر کند: راهنمای ادبیات اسماعیلی، لندن ۱۹۳۳. او هم‌چنین در ۱۹۳۳ م. در بمبئی با کمک دوستان اسماعیلی خود، مانند «آصف فیضی»، «انجمن تحقیقات اسلامی» را بنیاد نهاد و عضو اجرایی آن انجمن گردید. ایوانف پنج اثر مهم اسماعیلی خود را از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۲ م. در مجموعه انتشارات آن انجمن منتشر کرد.

ایوانف که برای نخستین بار در ۱۹۲۸ م. از قلعه الموت دیدن کرده بود، بار دیگر در ۱۹۳۷ م. از آن قلعه دیدن کرد و در همان سال در ایران آثار مهمی از امامان شاخه نزاری فرقه اسماعیلیته، در روستاهای «انجدان» و «کهک» در پیرامون محلات کشف کرد. حدود بیست سال بعد، وی از جانب عده‌ای از اسماعیلیان آفریقا در یک گروه پژوهشی مأموریت یافت که پژوهش جامعی از آثار باقیمانده در قلعه الموت و نواحی اطراف آن انجام دهد. ایوانف نتایج این تحقیقات را در کتابی تحت عنوان **الموت و لمسر** در سال ۱۹۶۰ م. انتشار داد که هنوز جامع‌ترین بررسی باستان‌شناسی و بهترین مأخذ علمی در مورد آن قلاع به‌شمار می‌رود، هم‌چنین ایوانف در آن مأموریت برای نخستین بار محل تقریبی قلعه «میمون‌دژ» را شناسایی کرد که در سال ۱۲۵۶/۶۵۴ محل تسلیم شدن «رکن الدین خورشاه» آخرین خداوند الموت در مقابل مهاجمین مغول بود.

هم‌چنین در ۱۹۶۴ م. نقش مهمی در تأسیس «انجمن تحقیقات اسماعیلی» در بمبئی ایفا کرد و از آن تاریخ به بعد به‌عنوان مصحح و دبیر انتشارات آن انجمن خدمت کرد و تمام آثار مهم اسماعیلی خود را در آن سری منتشر کرد. در همین مجموعه بود که ایوانف در سال ۱۹۶۳ م. متن بازنگری شده و توسعه یافته راهنمای ادبیات اسماعیلی خود را تحت عنوان **ادبیات اسماعیلی** انتشار داد. این کتاب که آخرین اثر اسماعیلی ایوانف است، دربردارنده شرح و بیان دقیقی در مورد حدود نهصد ساله اسماعیلی است و می‌توان آن را مهمترین دست‌آورد نیم سده پژوهش ایوانف درباره اسماعیلیه دانست. سرانجام او در ۱۹۵۹ م. به سبب نامساعد بودن آب و هوای هندوستان به تهران رفت و یازده سال آخر عمر خود را در آن‌جا گذراند. ایوانف در یکم

ژوئن ۱۹۷۰، در سن هشتاد و چهار سالگی در تهران درگذشت.^۱ در میان تمامی آثار خارجی در زمینه اهل حق بیش از همه آثار ارزشمند دو دانشمند روس یعنی ولادیمیر مینورسکی و ولادیمیر ایوانف مطرح است. این دو با ارائه اسناد و طرح مباحث نظری و مناسکی «یاری» و کارهای تطبیقی ادیان و هم‌چنین بررسی‌های جغرافیای تاریخی و غیره، الهیات، جهان‌شناسی، مناسک و... «آیین یاری» را توصیف کرده‌اند. در این میان نیز به دلیل تخصصی و دین‌شناسانه بودن آثار ایوانف، او همهٔ ساحت‌های دین‌شناسی را پاس داشته و همواره از روش پژوهش مشخصی استفاده کرده است.

ایوانف در کنار مطالعات اسماعیلیّه به مقولهٔ «اهل حق» علاقه نشان داد و پژوهشی در این زمینه انجام داد، از آن‌جا که یک پژوهشگر برجستهٔ دین‌شناس و یک محقق در اسماعیلیّه‌شناسی بود، شاید مطالعه دربارهٔ اهل حق نیز به‌عنوان حوزه‌ای موازی و مرتبط از لحاظ تبار با اسماعیلیّه برای او جذاب بود. دو اثر او در حوزهٔ اهل حق در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۰ م. منتشر شدند. نخستین اثر مقاله‌ای با نام «پارهٔ علی‌اللهی» بر مبنای متن یک نسخهٔ خطی بود که ایوانف در شیراز، یافته بود. در واقع نیمی از اثر به تفسیر نسخه پرداخته و نیمه دیگر برون‌داد و زائیدهٔ پژوهش‌های کتابخانه‌ای و استنباط‌ها از نسخهٔ خطی و سرانجام تحلیل‌ها و برداشت‌های ایوانف است.

اثر مهم‌تر او یعنی کتاب «اهل حق کردستان» در ۱۹۵۰ م. در انتشارات بریل شهر لیدن هلند منتشر شده است، این اثر اصلی و ماحصل دانسته‌های ایوانف در زمینهٔ اهل حق است. او با تکیه بر بخش

۱. برگرفته از: Farhad Daftari, Bibliography of the Publications of Late: W. Inanow, Islamic Culture, ۱۹۷۱, ۴۵, pp. ۵۵-۶۷.

فارسی مجموعه متون و نسخه‌های خطی‌ای که در مورد اهل حق در دست داشت (این مجموعه متون و نسخه‌ها در پایان کتاب پیوست شده‌اند) دست به نگارش این کتاب زد و در فصل‌ها و بخش‌های گوناگون آن به شکلی حرفه‌ای و روش‌مند مباحث حوزه اهل حق را از نقطه نظر دانسته‌های خود بررسی کرد. شاید بتوان این اثر را قوی‌ترین کاری دانست که در زمینه اهل حق صورت گرفته است، چراکه ایوانف یک اسماعیلیه‌شناس چیره‌دست بود و با بحث‌های مطالعات ادیان و کارهای تطبیقی‌آشنایی داشت. البته مهارت و شناختش از اسماعیلیه در جاهایی نیز آسیب‌زا بوده است.

نکته مهم در باره پیوست کتابی که در دست دارید یعنی، تذکره اعلی، اینست که در مکانی دور از مراکز یاری یافته شده و گونه‌ای تفسیر از کلام یاری است. در آن، «کلام» به صورت تزئینی به کار رفته است و با توجه به غلط‌های نوشتاری و تفاسیر از کلام‌ها، مشخص است که خود نویسنده نیز قادر به خواندن تمام و کمال متون کلام نبوده و گویی که فلسفه نگارش این تفاسیر نیز ترس از همین ناآگاهی و ناتوانی در میان آن جماعات در خوانش کلام گورانی و هم‌چنین بیم فراموشی و لال شدن آن کلام‌ها بوده است. ازین رو دو رویداد ممکن است رخ داده باشد، نخست، کوشیده‌اند آنان را به بهترین نحو که نزدیک به معنا و محتوا باشد به فارسی بنگارند و معانیش را روشن سازند. قرار دادن متون کلام در میان آن نیز شاید دلیلی بر همین امر باشد. دو دیگر این است که از مراکز یاری این کلام‌ها برای ایشان بدین ترتیب نگاشته شده و تفسیر ذیل آن‌ها آمده است و در نسخه‌برداری‌های بعدی که خود نسخه برداران جز فارسی نمی‌دانسته‌اند، این کلام‌ها مغلوط شده‌اند و سرانجام در چند نسل، کار بدآنجایی رسیده است

که دارندگان نسخه‌ها، آن‌طور که ایوانف با ایشان روبه‌رو شده، قادر به خواندن متون گورانی نبوده‌اند و اصل کلام‌ها در این نسخه‌ها تنها به‌عنوان کلام مقدّس و تزیین‌گونه‌ای، پیوسته نسخه‌برداری می‌شده‌اند.

در پایان از تلاش جناب آقای دکتر بهزاد سالکی برای ویرایش چندباره اثر بی‌نهایت سپاسگزارم، همین‌طور از استاد گرامی آقای دکتر مسعود گلزاری که زحمت فارسی‌نویسی متن را کشیدند تشکر می‌کنم، هرچند که متأسفانه به‌دلایلی از آن ویراست در این اثر استفاده نشده است. همچنین از مدیر محترم نشر حکمت کلمه جناب آقای فریاد ناصری که صبورانه زحمت ویرایش مجدد و گوشزد نکات بسیاری را کشیدند صمیمانه متشکرم. تعداد زیادی از دوستان عزیزم در زمینه تایپ و بازخوانی این اثر با من همراهی سخاوتمندانه‌ای کرده‌اند، هرچند که از بردن نام یکایکشان خودداری می‌کنم اما با تمام وجود قدردان و دوستدارشان هستم.

اطلاع از چند نکته زیر پیش از مطالعه کتاب ضروری است:

— توضیحاتی که در متن کتاب میان علامت { } آمده‌اند از مترجم هستند، همچنین کلمات یا عبارات میان علامت { } که در بخش پیوست کتاب آمده‌اند از ایوانف هستند.

— در متن کتاب اشتباهاتی در ترجمه متون نسخه و همین‌طور در ترجمه کلمات کردی رخ داده که بنده نیز هیچیک از آنها را تغییر نداده و به ترجمه دقیق کتاب آنگونه که نوشته ایوانف بوده پایبند بوده‌ام، چراکه در نوشته‌ای جداگانه مجموعه آثار ایوانف در زمینه اهل حق را مورد بررسی و نقد قرار داده‌ام.

— ایوانف در بخش دوم کتاب که به توصیف و بررسی مجموعه

رسائل اهل حق پرداخته است، قسمت‌هایی از متن نسخه‌ها را عیناً به انگلیسی ترجمه کرده است، بنده از ترجمه دوباره متن انگلیسی به فارسی خودداری و همان بخش‌ها را از نسخه اصلی با اندک تغییرات نوشتاری جایگزین کرده‌ام.

— در قسمت پیوست، مجموعه رسائل اهل حق، درست همانطور که ایوانف آن را به پیوست این کتاب آورده بود، بدون هیچ تغییری آورده شده است.

— در صفحات زیادی از کتاب به متن نسخه پیوست ارجاع داده شده است این ارجاع با دادن شماره صفحه نسخه اصلی است که در داخل متن گنجانده شده است، برای نمونه: (ن، ۸۰) یعنی، مطلب مورد نظر در صفحه هشتاد از نسخه پیوست بر اساس صفحه‌بندی اصلی نسخه خطی قرار دارد. ما این شماره‌ها را عیناً در میان علامت // در خلال خطوط متن نسخه گنجانده‌ایم.

مهر ۱۳۹۷

س. کسری حیدری

پیشگفتار

متون فرقه‌ای که در این مجلد تصحیح و تجزیه و تحلیل شده‌اند، به‌طور قابل‌توجهی شناخت هنوز بسیار ناچیز ما را از باورها و سنت جامعه اهل حق در ایران افزایش می‌دهند. با این حال، ممکن است ارزش و اهمیت آن‌ها در ارتباط با مسئله گسترده‌تری، یعنی، مطالعه طرز تفکر سده‌های میانه توده‌های وسیع مردم روستایی و قبیله‌ای در ایران و حتی تا حدی در جاهای دیگر بیشتر شود. چنین طرز تفکری اغلب جریان‌های نیرومند و معمولاً با رنگ و لعاب دینی را به‌وجود می‌آورد، با این حال می‌توانیم اطلاعات موثق بسیار اندکی را درباره آن‌ها از اشارات ضمنی و خصمانه‌ای که در تاریخ‌های عمومی پراکنده است به‌دست آوریم. از آنجایی که جوامع مورد نظر تقریباً به‌طور کامل بی‌سواد بوده‌اند، نمی‌توانسته‌اند مطالب نوشته شده حقیقی را برای آیندگان به‌جا بگذارند.

به همین دلیل، کوچک‌ترین اطلاعاتی که به‌طور مستقیم از این محیط بی‌سواد به‌دست می‌آید نیاز به مطالعه و تجزیه و تحلیل بسیار دقیق دارد. این متن‌ها که حاصل تلاش‌های ادبی پاره‌ای از فرقه‌ای‌های

ناشناخته‌ای هستند که هرگز تصور نمی‌کردند آثار آنان بتواند به جهان خارج از قلمروهای کوچک جامعه آنان راه یابد، آرای اصیلی از آن جهان ناشناخته هستند. افزون بر این، برخی از ویژگی‌های آن‌ها که در مقدمه درباره آن‌ها بحث خواهد شد، آن‌ها را به‌طور خاصی، به‌ویژه در ارتباط با مطالعه اسماعیلیه ارزشمند می‌سازد.

اسماعیلیه، همان‌طور که تاکنون هم آشکار است، آثار برجسته‌ای را بسط دادند که همان‌طور که اینک به‌طور فزاینده‌ای روشن شده، تأثیری با ابعاد وسیع بر تکامل اندیشه اسلامی اعمال کردند؛ اما هدف بلند پروازانه‌ای که این جنبش برای خود تعیین کرده بود، بر اهمیت جلب حمایت توده‌های وسیع مردم تأکید می‌ورزید. این امر وضعیت پیچیده‌ای را به‌وجود آورد که در آن فلسفه فاطمیون و الهیات رهبران نمی‌توانست برخی وجوه بنیادین و حیاتی طرز تفکر کسانی را نادیده بگیرد که آن‌ها را هدایت می‌کردند و بایستی آن‌ها را در نظر می‌گرفتند، از این‌رو اصلاحات و امتیازات گوناگونی در نظام تعلیمی خود وارد کردند.

هیچ‌کس تردیدی ندارد که مفاهیمی چون «طرز تفکر توده مردم» یا «اشکال عامیانه دین» تصورات مبهمی هستند که ممکن است افراد مختلف برداشت‌های متفاوتی از آن‌ها داشته باشند. همواره مکتب‌های گوناگونی وجود داشته‌اند، مکاتبی که عناصر فرهنگ عامه را بقایایی با قدمت بسیار زیاد می‌دانستند و کسانی که با آن‌ها به‌عنوان تحولی نسبتاً اخیر برخورد می‌کردند و حاصل «فرو رفتن» دارایی فرهنگی در اقشار بی‌سواد در نظر می‌گرفتند. چنین نگرشی فعالیت‌های خلاقانه توده مردم را انکار می‌کند و دیدگاه کاملاً الهیاتی قرون وسطی‌ای درباره دین عامه را به‌مثابه انحراف از عقیده

راست‌کیشی احیا می‌کند که اغلب به خطاهای شنیع کفرآمیز آلوده است.

باید به‌طور تقریبی اصطلاحاتی را که در این کتاب از آن‌ها استفاده خواهیم کرد، تعریف کنیم. به احتمال زیاد اکثریت قاطع موارد نظریات جدید یا ابداعی هستند و یا افراد به‌طور خاص خوش‌فریحه آن‌ها را از منابع علمی و فرهنگی جوامع مختلف جمع‌آوری کرده و چنین عقایدی را اشاعه داده‌اند؛ اما یقیناً این بدان معنا نیست که هر نظریه جدیدی با اشتیاق پذیرفته شده و کاربرد عمومی خود را حفظ کرده است. به دلیل محافظه‌کاری زیاد و عدم اعتماد همگانی به نیت حاکمان و متکلمان آن‌ها معمولاً با «نوآوری‌ها» مخالفند. در نتیجه نظریات جدید باید از یک آزمون انتخابی سخت، یعنی نوعی فیلتر مطابق با نگرش متعارف و کاربرد اقتصادی و فرهنگی عبور کنند و تنها بخش بسیار اندکی از آنچه مطرح و بحث شده است، از آن‌ها عبور خواهد کرد؛ اما حتی نظریاتی که از چنین آزمونی گذر کرده‌اند مجبور هستند فرآیند باز هم طولانی‌تر اصلاح، ترکیب، تنظیم و صیقل خوردن را در طی انتقال و اشاعه شفاهیشان از سر بگذرانند. نگرش دینی‌ای را که از همه این‌ها به‌دست می‌آید می‌توان دین عامه نامید.

این کل کار پیچیده چنین عوامل ترکیبی، گزینشی و تطبیقی‌ای است که ممکن است به‌عنوان عوامل سازنده «فعالیت‌های خلاقانه» توده مردم بتوان در نظر گرفت. چنین فعالیت‌هایی خودانگیخته هستند و گرایش به یکسان‌سازی دارند.

دین عامه عمیقاً از «راست‌کیشی‌های» از لحاظ الهیاتی پیشرفته متفاوت است. «عقاید راست‌کیشی» بدون گزارش‌های ادبی آن‌ها غیر قابل تصور هستند. آن‌ها در طی فرآیند پیشرفت خود ادبیات خود

را گسترش می‌دهند و بیشتر و بیشتر به جزئیات می‌پردازند. دین عامه که به‌طور شفاهی و دهان‌به‌دهان گسترش می‌یابد، طبیعتاً تمایل دارد تا حد ممکن ساده و موجز باشد. آرمان آن خدایی بسیار بسیط، والا، غایی و مطلق، حق یا حقیقت است که ممکن است به‌عنوان نوعی کلید اسرارآمیز برای هر نوع شناختی به کار رود و مشکلات تمامی ادیان، نظام‌های حقوقی و آموزش را از میان برمی‌دارد و تنها به‌وسیله خودش می‌تواند آشکار شود.

حاملان بی‌سواد چنین «حقیقت الهی» ای که آشکارا با تفکر بر مبنای مفاهیم انتزاعی، آن‌گونه که به‌طور کامل به‌وسیله الهیات عالمانه پرورش داده شده ناآشنا هستند، مجبورند در نظریات خودشان از اشکال انضمامی افسانه‌ها، تمثیل‌ها و یا داستان‌های اعجاب‌انگیز استفاده کنند. این عناصر، که پیوسته مورد استفاده قرار می‌گیرند به سادگی متحجر و کهنه نمی‌شوند زیرا برای مدتی طولانی تازگی نمادین زنده خود را حفظ می‌کنند و به‌گونه مستقیم احساس و درک می‌شوند، و به‌نحو مناسبی مفاهیم ضروری را انتقال می‌دهند.

عناصر فوق‌طبیعی ای که در متون ما فراوانند، نباید به‌عنوان چیزی ثابت و منسوخ در نظر گرفته شوند. عضو عادی فرقه یقیناً همچو شخص بی‌تمدن نافرهمیخته‌ای نیست که معتقد است انسان می‌تواند به حیوان تبدیل شود، یا جانورانی که می‌توانند همانند انسان‌ها سخن بگویند؛ اما او با اطلاعات دینی خود با تمایل این امر را به منزله بخشی از ساختار یا روشی برای بیان اعتقادات دینی می‌پذیرد. اگر مورد پرسش قرار بگیرد، او به رویکردی عقل‌گرایانه پناه می‌برد و آن را به منزله یادگاری از دوران بسیار دور باستان تبیین می‌کند که اهل فرقه برای اعتقادات خودشان ادعا می‌کنند.

شماری از ویژگی‌های بنیادین دین عامّه که به‌نحو بارزی در این متون آشکار می‌شود از این قبیل است. این متون اهمّیت خاصی در مطالعه اسماعیلیّه و هم‌چنین شیعه به‌طورکلی دارند که ماهیت واقعی آن‌ها و نقشی که ایفا می‌کنند به دلیل تأثیر الهیات عالمانه و ادبیات آن بسیار مخدوش شده است.

در این مرحله امکان ندارد که به ارائه گزارشی موثق از اعتقادات اهل حق در قالب نظام دینی منسجم و هماهنگ یا در شکل فلسفه فکر کنیم. اگر بتوان این اصطلاح را در این مورد به کار برد. شناخت ما از سنت، آیین‌ها و رسوم آن‌ها ناقص و پراکنده است. افزون بر این، هنوز لازم است اطلاعاتی دربارهٔ پس‌زمینه حیات اقتصادی و اجتماعی شاخه‌های متعدد جامعه اهل حق جمع‌آوری کنیم؛ بنابراین همه آنچه می‌توان در حال حاضر ارائه کرد تحلیلی از عناصر اعتقادات آن‌ها و سازماندهی اولیه نظریاتی است که در متون تصحیح شده در این کتاب آشکار می‌شود.

مایلم یک‌بار دیگر قدردانی عمیق خود را برای دلگرمی ارزشمند و لطف در پذیرش انتشار این اثر در مجموعه آثارشان، نثار جامعه اسماعیلی نمایم. این به‌خصوص در چنین دوران دشواری لذت‌بخش است، هنگامی که بسیاری چیزها که پیش‌تر کاملاً ممکن بودند اکنون غیرممکن شده‌اند. این کتاب به دلیل شرایط نامساعد، زمانی طولانی برای آماده و چاپ شدن وقت برده است، اما هرچند ممکن است ناقص باشد، این موضوع خوشنودی زیادی به بار می‌آورد که برای اولین بار مقدار قابل توجهی از متون اهل حق به شکل اصلی در دسترس دانشجویانی است که قصد دارند از آن‌ها به‌عنوان نقطه شروع در پژوهش‌های آینده خود استفاده کنند.

همچنین باید از پروفیسور و. ف. مینورسکی قدردانی کنم که با
مهربانی اشعاری را از ترکی آذربایجانی ترجمه کرده‌اند و در اینجا در
«پیوست» این اثر منتشر می‌شود.

بمبئی، آگوست ۱۹۵۳

و. ایوانف

۱. مقدمه

۱. فرقه

اهل حق یا اهل حقیقت_ اصطلاحی که اسماعیلیان نزاری ایران نیز برای خودشان به کار می‌برند^۱، یعنی «پروان حقیقت (دین الهی مطلق)»_ فرقه مهمی در مذهب شیعه محسوب می‌شوند. آن‌ها در بین عموم به عنوان «علی‌اللهی‌ها» شناخته می‌شوند، یعنی کسانی که «علی (ابن ابی طالب) را خدا می‌دانند». نه تنها متکلمان سنی بلکه متکلمان اثناعشری نیز آن‌ها را به منزله «غلات»، یعنی «اغراق کننده» در نظر می‌گیرند (در تقدسی که برای علی قائل می‌شوند) و آن‌ها را مرتد قلمداد می‌کنند. به این دلیل این فرقه اعتقادات خود را پنهان نگه می‌دارد و در ارتباط با جهان بیرونی از ظاهر آزمایش شده ادعای درویش یا صوفی بودن استفاده می‌کند.

این پنهان‌کاری ارتباط آن‌ها با فرقه، ارزیابی آماری را غیرممکن می‌سازد و حتی تعداد تقریبی کل جمعیت آن‌ها نامشخص باقی

۱. مقایسه‌نمید با تصورات (ism.Soc.Ser.A) ۱۹۵۰ متن صص. ۵۶، ۵۷، ۷۲، ۸۲، ۸۹ و غیره. پندیات جوانمردی (ibid.no) ۱۹۵۴ (۶/۱) متن صص. ۳۱، ۵۷. همچنین فصلی در بیان شناخت امام (ISM.SOC.S.A B) ۳۱۹۴۹ (۳/۱) متن صص. ۶، ۹. درویشی‌ها خودشان را آل‌الحق می‌نامند.

می‌ماند. آن‌ها جمعیت ثابتی در جایی ندارند و معمولاً در مکان‌ها و کانون‌های مجزایی که در بسیاری از مناطق ایران و نیز عراق، ترکیه و روسیه (قفقاز) پراکنده است دیده می‌شوند، اما سکونت‌گاه اصلی آن‌ها کردستان ایران و آذربایجان ایران است.

آن‌ها در ایران در قالب گروه جلالی (که هم‌چنین حیدری یا خاکسار نیز نامیده می‌شوند)^۱ ارتباط نزدیکی با آیین درویشی عامیانه دارند که اعضای آن‌ها در مراتب بالاترشان وارد فرقه می‌شوند. ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا حیدری‌ها همانند دراویش بکتاشیه در اصل شاخه «تارکان دنیا» را در این فرقه تشکیل می‌دادند؟ ظاهراً گویا ارتباطی میان قزلباش‌ها، علویان و دیگر فرقه‌های مشابه در میان یوروک‌های ترک آسیای صغیر و اهل حق و درنهایت با بکتاشی‌ها وجود دارد، اگرچه این مسئله به دلیل اندک بودن اطلاعات موثق در دسترس هنوز مبهم باقی مانده است. همان‌طور که مشهور است، اهل حق اغلب در مورد خودشان با عنوان «نصیری‌ها» با توجه به حامی خودشان نصیر مقدس سخن می‌گویند. با این حال، به نظر می‌رسد که ارتباطی با نصیری‌های سوری ندارند، اما برعکس به نظر می‌رسد که در بسیاری از آرا خود به طرز چشمگیری به دروزی‌ها نزدیک هستند. نکات اشتراک بسیاری با یزیدی‌ها وجود دارد - شاید احتمالاً بیشتر از آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد.

تا آن‌جا که می‌توان پی برد (اگر چه این نیاز به تأیید دارد) این فرقه سازمان دینی مرکزی، رهبر شناخته‌شده، یا نهاد رهبری، قرارگاه مرکزی، مقام روحانی در معنای متداول کلمه، عقاید نظام‌مند، کتاب مقدس و حتی کتاب‌های دینی که درخور عنوانی باشد که

۱. به یاد داشته باشید که دراویش خاکسار ایران هیچ ارتباطی با سازمان سیاسی مدرن با همین عنوان در هند ندارند.

به‌طورکلی به‌رسمیت شناخته شود ندارند، چنان‌که ممکن است این امر در جامعه‌ای تقریباً به‌طور کامل بی‌سواد طبیعی باشد^۱. کانون‌های مجزای آن‌ها تقریباً به‌طور کامل در حیات دینی خود مستقل هستند. تنها نهادی که حداقل نقش لازم در این گروه را به‌شيوه‌ای دیگر ایفا می‌کند، سیدهای اجاق هستند، که تقسیم‌بندی این جامعه به آنچه که بیگانگان آن را «زیرمجموعه فرقه» می‌نامند، به آن‌ها وابسته است. مطابق آنچه جلوتر توضیح داده خواهد شد.

با وجود همه این‌ها به نظر می‌رسد اعضای این جامعه از روح وحدت نیرومند و آگاهی از هویت خود برخوردارند و بسیار به مداخله هر بیگانه‌ای در حیات دینی‌شان حساسند. آن‌ها احتمالاً تحت تأثیر شرایط تاریخی نامساعد و نگرانی از تقابل با روحانیان متعصب اثنی‌عشری، این شیفتگی به اختفا در مقابل محدودیت‌های سخت‌گیرانه را تا حدود خنده‌آوری گسترش داده‌اند و همان‌طوری‌که خودشان تقریباً همیشه کاملاً درباره اصول دین خود غیردقیق هستند، اغلب پاسخ‌هایی فی‌البداهه به افراد غریبه کنجکاو می‌دهند. از این رو بسیاری از مسائل مربوط به اهل حق شدیداً نیاز جدی به تأیید و توضیح بیشتر دارد.

این امر توضیح می‌دهد که در واقع چرا درباره این فرقه چیز اندکی می‌دانیم. نه تنها نگرش بی‌فایده اعضای آن، بلکه هم‌چنین پیچیدگی بسیار خاستگاه‌های آن مانع تلاش‌های مسافران گوناگون برای به‌دست آوردن تصویری قابل اعتماد درباره آن می‌شود؛ و. مینورسکی در حدود ۱۹۲۰ م. در آثار خود کتاب‌شناسی مفصلی را منتشر کرده

۱. آناری چون متونی که در این مجلد تصحیح شده‌اند، به نظر می‌رسد تحول جدیدی هستند. از قرار معلوم تعصب زیادی در مقابل پابندی به آرا و سنت اهل حق برای نوشتن وجود دارد. از این رو به ندرت از چنین آناری نسخه‌ای تهیه شده و انتشار آن بسیار محدود بوده است. مقدار واقعی چنین آناری کاملاً ناشناخته مانده است.

است (که در زیر به آن اشاره شده است).^۱ در جریان کل قرن نوزدهم م. تنها گزارش کمابیش دقیق بر مبنای اطلاعات شفاهی (احتمالاً از طریق دروایش) مربوط به این موضوع در بخشی از کتاب «سه سال در آسیا»^۲ تألیف آ.د. گوینو^۳ (د. ۱۸۸۲ م.) است که در سال ۱۸۵۹ م. در پاریس منتشر شد.

نخستین مطالب اصیل نوشته شده که از خود اعضای فرقه سرچشمه می‌گرفت در سال ۱۹۰۲ توسط و. ف. مینورسکی کشف شد که در سال ۱۹۱۱ م. (در مسکو) با ترجمه روسی آن‌ها را با عنوان «مطالبی برای مطالعه فرقه ایرانی اهل حق یا علی‌اللهی‌ها» منتشر کرد. بعدها، او در سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ م. در *Revue du Monde Musulman* «یادداشت‌هایی درباره فرقه اهل حق» خود را به فرانسوی منتشر کرد. حتی پس از آن، در ضمیمه دایره‌المعارف اسلام، صفحات ۹-۱۳ مطالبی را درباره «اهل حق» مطرح کرده است که خلاصه‌ای از اطلاعات در دسترس است. از آن‌جا که در جریان مطالعه حاضر اغلب به آثار او ارجاعاتی خواهم داد، معرفی‌های کوتاهی را برای سه اثر که در سطور بالا با عناوین Min I,^۴ Min II, Min III ذکر شد عرضه خواهم کرد. مایه تأسف است که نسخه اصلی در دسترس مینورسکی هنوز تصحیح نشده است.

تحلیل نوشته‌های فرقه‌ای به دلیل کمبود فوق‌العاده اطلاعات موثق و

۱. تعداد اندکی از آثاری که او به آنها اشاره کرده است در کتاب‌خانه‌های یعنی موجود است؛ بنابراین در این تحقیق نتوانستم به آنها ارجاعی بدهم. علاوه بر این، اطلاعات موجود در آنها که اکثراً مبتنی بر سوالات پراکنده هستند محتوای چندانی ندارند.

2. "Trois ans en Asie"

3. A. de Gobineau

۴. یادداشت‌های مینورسکی «درباره فرقه اهل حق» با صفحه‌گذاری پیوسته نیز جداگانه چاپ شده است. از آنجایی که این اثر به آسانی در دسترس نیست، در اینجا برای سهولت دانشجویان ارجاعاتی به این صفحات در نشریه اصلی می‌دهم.

پیچیدگی بسیار بافت عقاید آن‌ها وظیفه‌ای بی‌نهایت دشوار است؛ و با این حال بسیار اشتباه است که منتظر بمانیم و کاری نکنیم. با تغییرات به طرز شگفت‌آور سریعی که امروزه در سرتاسر شرق روی می‌دهد که با سرعت فاجعه‌باری آثار به‌جامانده از گذشته و قرون وسطی را نابود می‌کند، دانشجویان مشرق زمین باید به سرعت عمل کنند تا هر آنچه را که از گنجینه دانش انسانی به‌جامانده است نجات دهند. در تحقیقی همچون این گریزی از اشتباهات نیست، اما ممکن است آن‌ها بعداً توسط دانشجویان علاقه‌مند به این موضوع اصلاح شوند، در حالی که ترس از انجام اشتباه و بنابراین تمایل به تأخیر انداختن موضوع ممکن است به از دست دادن کامل این گنجینه منجر شود. ممکن است به‌آسانی وضعیتی مشابه مورد مطالعه تصوف ایجاد شود که هنوز تقریباً چیزهایی را به یقین درباره آن نمی‌دانیم، اگرچه مطالب بسیاری در طی صد و پنجاه سال اخیر درباره آن نوشته شده است.

۲. زیرشاخه‌های جامعه اهل حق

جامعه اهل حق به شماری از شاخه‌ها به اجزاء کوچک‌تر تقسیم می‌شود. دانشجویان خارجی معمولاً آن‌ها را خرده فرقه قلمداد می‌کنند. با این حال، این اشتباه است و بر پایه یک سوء فهم استوار است. خرده فرقه معمولاً گروهی در جامعه دینی است که از بدنه اصلی یا گروه‌های مشابه دیگر در برخی نکات حائز اهمیت در عقاید یا عمل فرق می‌کند. آنچه خود اهل حق به منزله فرقه می‌شناسد چیزی کاملاً متفاوت است.

درواقع، در کل برخی تفاوت‌های کم اهمیت در عقاید، سنت و (احتمالاً) اعمال در جامعه اهل حق وجود دارد؛ اما در غیاب سازمان‌دهی و تدوین عقایدشان، اساس خرده فرقه‌هایی را که به

ارتباط با اجاق‌های مختلف _ یعنی خانواده‌های سیدها که مراسم تشرف مذهبی را برگزار می‌کنند _ وابسته هستند تشکیل نمی‌دهند. همان‌طور که به‌زودی خواهیم دید، نمادگرایی آیین‌های تشرف که با عهد، یعنی سوگند بیعت در مراسم اسماعیلیه سنتی مطابقت دارد و اغلب تجدید می‌شود، «دست کشیدن بر سر شخص دیگر»، سر سپردن یا سر دادن است. در چنین مراسمی تازه‌وارد آشکارا آمادگی خود را برای قربانی کردن زندگی خود برای حق و دین بیان می‌کند و جوزهندی را که نمادی از سر او است پیشکش می‌کند. سید با پذیرش پیشکش با الزامات آن که نشانه تجسد است، آن را به قطعاتی تقسیم می‌کند و آن را در میان اشخاصی که در مراسم حضور دارند بخش می‌کند. پیروان فرقه اهمیت بسیاری برای این مراسم قائل هستند. کسانی که می‌توانند مراسم «شکستن جوزه» را انجام دهند باید سیدی از خاندان‌های خاص باشند که اعتقاد بر این است که باید از سلاله خدای متجسد باشند.

اندیشه‌ای که مبنای این اعتقاد را تشکیل می‌دهد، بدون تردید همان تصور مطرح در اسماعیلیه، یعنی، ارتباط پیر و مرید و ایجاد رابطه با خدا نه تنها به لحاظ روحی، بلکه به لحاظ جسمی، به همان شیوه‌ای است که در نظریه امامت بسط یافته است. بهترین و هنری‌ترین بیان این اعتقاد ناآنجا که من می‌دانم در یکی از اشعار ناصر خسرو یافت می‌شود که روایت می‌کند چگونه مشتاق بود که «همان دست را لمس کند»، یعنی، دست پیامبر را که سلمان، ابوذر، مقداد و دیگر اولیای اولیه شیعه در مراسم سوگند بیعت با فرستاده خدا در زیر درختی در حدیبیه در سال ششم هجری لمس کرده بودند. این آرزوی او هنگامی

تحقق یافت که او به مصر رفت و امام فاطمیون مستنصر بالله را دید.^۱ اصطلاح اوجاق (که اجاق تلفظ می شود) واژه‌ای ترکی به معنای «شومینه، آتش‌دان» است. یزیدی‌ها آن را برای مزارها و مکان‌های سکونت رهبران عالی‌رتبه دینی خودشان به کار می‌برند. این نوع استفاده از این کلمه احتمالاً مبتنی بر ارتباط قدیمی آتش‌دان با پناهگاهی است که غریبه‌ای می‌توانست نزدیک آن در چادر بادیه‌نشین مهمی بنشیند و بنابراین مستحق حفاظت در موقعیت خودش به عنوان مهمان بود.

سید اجاق آشکارا نماینده خدای متجسد است زیرا اعتقاد بر این است که تنها سیدهایی که از سلاله سلطان صحاک هستند استحقاق این مقام را دارند. افسانه علت‌شناختی‌ای که این مسئله را توضیح می‌دهد در صفحات ۷۷-۸۰ این متون نقل شده است. در متن مینورسکی این افسانه به چندین داستان کوتاه تقسیم شده و با داستان زانران قَبَلتاس قاطی شده است.

«فرشتگان» سلطان صحاک ملتمسانه از او می‌خواهند ازدواج کند و جانشینی را به جای بگذارند. او می‌پذیرد و بلافاصله پس از ازدواج به نحو معجزه‌آسایی صاحب هفت پسر می‌شود که بسیار شبیه او هستند. با این حال، بعداً تعدادی از آن‌ها «بزرگ‌تر» نامیده می‌شوند. این‌ها هفت‌توانه (احتمالاً کلمه‌ای فارسی، به معنی توانا، نیرومند)، یعنی نیاکان سیدهای اجاق بودند. وقتی از نگرشی که باید مؤمنان نسبت به آن‌ها اختیار کنند می‌پرسند، سلطان صحاک می‌گوید که آنها، پسرانش، باید تنها تا زمانی سید یا سیدزاده‌اند که به شرط

^۱ بنگرید به

W, Ivanov, Nasir-I khusraw, "Ismailism" (Ism. Soc, B, no 5, 1948), p. 20.

بنیامین، یعنی دین فرقه دقیقاً پایبند باشند. در غیر این صورت آن‌ها نه سید و نه شیوخ برزنجه محسوب می‌شوند.^۱

این اسطوره آشکارا برای این به وجود آمده تا نزول جسمانی سیدها از تجلی نادیده از آن گرفته شود، اگرچه از خود آن‌ها انتظار می‌رود تا نسب‌نامه‌های معتبر خود را حفظ کنند که شاید اگر جمع‌آوری و مورد مطالعه قرار گیرد ممکن است به ما در بازسازی تاریخ این فرقه کمک کند.

داستان با یک جا افتادگی قطع می‌شود (ن، ۸۰). تجلی احتمالاً در پاسخ به درخواست‌هایی که باید جانشینی تعیین کند، سوال می‌کند: «موقعی که می‌خواهید به جای دیگری کوچ کنید و چادر خود را جمع می‌کنید چه چیزی آن‌جا در محل باقی می‌ماند؟» آن‌ها پاسخ دادند که چیزی باقی نمی‌ماند جز سه تکه سنگی که برای آتشدان (اجاق) استفاده می‌کردند. سلطان صحاک سپس پاسخ داد «آن‌ها سنگ‌هایی هستند که برداشته‌ایم و به سر محمد قرار داده‌ایم»، نام اخیر آشکارا به نام یکی از پسران او اشاره دارد. بدون تردید هدف از این عبارت توضیح اصطلاح اجاق است که در عمل هم چنین معنای گسترده‌تری از گروه یا تقسیمات فرعی فرقه یافته که غربی‌ها برای خرده‌فرقه‌ها پذیرفته‌اند و از این‌رو صحیح‌تر خواهد بود که آن را وابستگی قلمداد کنیم. برای مثال، سر سپردن در اجاق میری به این معنا است که از طریق مشارکت یکی از سیدهای متعلق به خاندان یا خانواده میری

۱. بر طبق سنت اهل حق، همان‌طور که در متون ما روایت شده است، سلطان صحاک در خانواده کشاورز فقیری، شیخ عیسی، متولد شد که به عنوان خدمتکار همراه زوار بود. مشخص نیست که آیا عنوان او، شیخ، لیس محترمانه بود یا به واقع به خانواده شیوخ برزنجه تعلق داشت. لازم است خاطرنشان شود که نام‌هایی که با ریشه برز ترکیب شده‌اند خیلی وقت‌ها به عنوان نام قبیله یا اختصاصات جغرافیایی دوباره ظاهر می‌شوند؛ کوه برزن، برزنی، برزنجه و حتی برزیکانی (همانند دودمان کردهای اولیه حسویه، حسین البرزیکانی درگذشته در ۱۳۶۹/۹۷).

عضو گروه شده است.^۱ سیدهای هر یک یا همان خاندان ممکن است در نقاط بسیاری پراکنده باشند و اعضای قبیله‌های مختلف بدین سان در اطراف یک اجاق با همدیگر متحد می‌شوند. با این که اغلب هیچ ارتباطی با شاخه‌های مختلف آن ندارند یکدیگر را به عضویت می‌پذیرند و به لحاظ معنوی یک خانواده را تشکیل می‌دهند. دشوار است دریابیم که آیا این امر بر وحدت سنت دلالت دارد، چرا که به هیچ وجه نمی‌توان آن را مسلم فرض کرد.

آنچه تا اینجا گفته شد توضیح می‌دهد که چرا اعضای دیگر اجاق‌ها معمولاً آتش‌بگی‌ها را حقیق می‌شمردند. سیدهای آتش‌بگی از سلاله آتش‌بگ و برادران او هستند و نه از یکی از پسران حیرت‌انگیز سلطان صحاک.

تمامی خاندان‌های اصلی سیدها تا به امروز دوام نیاورده‌اند، برخی از آن‌ها از میان رفته‌اند و یا بسیار کم یا قلیلند. اجاق‌های مهم علاوه بر آتش‌بگ‌ها عبارتند از: میری، خاموشی، شاه ابراهیمی و بابایادگاری. وقتی که یک فرد بیگانه کنجکاو درباره خرده‌فرقه‌های اهل حق چیزی می‌پرسد، پیروان این فرقه همانند مردم عامی که آشنایی با سؤالات «کتابی» و ضوابط ندارند، بی‌درنگ نام یکی از اعداد «مقدس» چون هفت یا دوازده را ذکر می‌کنند و شمار نام‌های مشهور را با نام‌های خیالی متعادل می‌کنند. از این رو تمام فهرست‌های ارائه شده توسط مسافران مختلف فوق‌العاده در نوسان است.

سیدها نه روحانیان هستند و نه معلمان. برخی از آن‌ها ممکن است

۱. سند جانی که گواهی تشریف به میر اجاق است در صفحه ۱۸۷ این متون ذکر شده است. سید همان سید ابراهیم بود که بدان اشاره شد. حرفه او به عنوان قاطرچی توسط اهل حق محلی مزیتی مهم محسوب می‌شد؛ زیرا او در مسافرت‌های خود می‌توانست خود را به راحتی در دسترس جوامع کوچکی از اهل حق قرار دهد که هیچ سید بومی‌ای برای برگردانی مراسمشان نداشتند.

آموزش دیده باشند، یا حتی ممکن است به طور اتفاقی همانند سید رستم فقید اهل گهواره (جایی نزدیک کردند) به موقعیت برجسته‌ای دست یابند؛ اما بیشتر آن‌ها همانند مردم عادی زندگی می‌کنند. در سال ۱۹۱۸ در نیشاپور با شخصی به نام سید ابراهیمی از خاندان میری آشنا شدم که پیرمردی فقیر و بی‌سواد که قاطرچی بود، با این حال به خاطر خصلت‌های شخصی بی‌همتایش بسیار مورد احترام بود.

۳. سکونتگاه، تاریخ و گاه‌شماری

همان‌طور که در بالا ذکر شد، اعضای فرقه اهل حق عمدتاً در کانون‌های مجزا و در گستره‌های گوناگون زندگی می‌کنند. و مینورسکی مقداری اطلاعات خاص (بنگرید به Min II 54-72) را درباره این موضوع جمع‌آوری کرده است، اما به دلیل شوق منفرط فرقه به پنهان‌کاری این جمع‌آوری هنوز به هیچ‌وجه جامع و کاملاً موثق نیست.

به یقین، هیچ تاریخ واقعی‌ای درباره گروهی از قبایل کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین که به‌ندرت با مراکز حیات فرهنگی کشور ارتباط دارند نمی‌تواند وجود داشته باشد. پیدایش فرقه جدید از قرار معلوم حاصل فرآیندی طولانی بوده است این فرآیند هرگز با حوادث چشمگیری همراه نبود که بتواند توجه جهان خارج را به خود جلب کند. کاملاً تناقض‌آمیز است که تاریخ چیز اندکی برای گفتن درباره این قلمرو دارد که در حقیقت تقریباً در دو سوی یکی از شاهراه‌های اصلی در آسیا قرار دارد، جاده‌ای از بین‌النهرین به شرق، جاده خانقین- کرمانشاه- همدان؛ اما نمونه آن را در سوی دیگری از فلات ایران در جاده‌ای از کابل به جلگه‌های هند داریم. منظور من کافرستان است که تا همین اواخر کشوری غیرقابل دسترس و اسرارآمیز و کاملاً از بقیه

جهان جدا مانده بود.

اهل حق در نظریات دینی خود درباره تاریخشان با «زمانی قبل از آنکه زمان خلق شود» شروع می‌کنند و کیهان‌زایی جالبی دارند. پس از خلقت آن‌ها مستقیماً به عصر پیامبر (ص) و علی (ع) گذر می‌کنند. افسانه‌های شیعی که پیرامون این مسئله گرد می‌آیند چندان اصیل به نظر نمی‌رسد. درست همان‌طور که در نظام دروزها خود علی (ع) شخصی مبهم باقی می‌ماند. سپس پنج تجسد متوالی او می‌آیند (دون، اصطلاحی ترکی، جامه، فارسی هر دو به معنای لباس): شاه خوشین، سلطان صحاک، قرمزی، محمد بگ و آتش بگ. باوجود تحقیقات بسیار هنوز اطلاعات روشن و قطعی‌ای در اختیار ندارم که آیا تمامی جوامع اهل حق این روایت را پذیرفته‌اند و یا این که روایت خاص خود را دارند که متفاوت با این روایت است. در هر حال، حتی بسیاری در میان آتش‌بگی‌ها می‌پذیرند که این فهرست ناقص است و دون‌های دیگری نیز وجود داشتند: معمولاً به دو نام اشاره می‌شود که یکی از آن‌ها نیای شاه خوشین کسی به نام سید شهاب‌الدین است و دیگری تجسدی میان اولی و سلطان صحاک-بانهوس، باهوس که گاهی اوقات به ناهوس تغییر می‌کند. در همان زمان، برخی از فرقه‌ای‌های مطلع معترفند که «تجسدهای خدا بسیار بودند و نمی‌توان نام همگی آن‌ها را به یاد آورد». در متون ما (ن، ۷۳) این نظر به شکل پیش‌گویی بیان می‌شود: «آنها (یعنی تجسدها) آمده‌اند و تا روزی که مهدی خود را آشکار سازد خواهند آمد». شاید این روایت این امکان را به ما بدهد که با اندکی احتمال بپذیریم که هفت تجسد فقط عدد رمزی یا نمادین هستند.

درخور توجه است که «صحاک» تنها می‌تواند شکل ارمنی نام

اسلامی اسحاق باشد. هم چنین، باهوس آشکارا اسم ارمنی بوهوس، یعنی پولس است. بنیامین نیز شکل ارمنی Benjamin است و می‌توانیم نوی، یعنی نوح را به طبق همان اصل اضافه کنیم. درواقع، ما ظاهراً در اینجا باید به‌طور مقایسه‌ای نشانه‌های تازه‌ای از مرحله ارمنی و یا شاید تراکی^۱ و یا پاولیسینین‌ها^۲ را در تکامل محیطی قبیله‌ای بررسی کنیم که فرقه اهل حق در آن به‌وجود آمد^۳. در بخش مربوط به بررسی عناصر مسیحی در سنت اهل حق به این موضوع خواهیم پرداخت.

مسئله اخیر گاهی اوقات اشاره‌هایی را در مورد آنچه که ممکن است به‌منزله حوادثی ظاهر شوند که می‌توان تاریخ آن‌ها را تعیین کرد عرضه می‌کند که این امکان را به ما می‌دهند تا تاریخ فرقه را بازسازی کنیم. بااین حال، تمامی این‌ها توهم است. یکی از این‌ها رویدادی است که در هر دو روایت نقل می‌شود، روایت مینورسکی و متون ما، درباره کارهای شگفت‌انگیز شاه خوشین در طی زمان دیدار او با باباطاهر در همدان. مینورسکی (Min III, 13) چنین نتیجه می‌گیرد که شاه خوشین به حدود قرن یازدهم م. تعلق دارد، زیرا باباطاهر شخص مقدس محبوبی با تاریخ نامشخص است (که داستان‌های بسیاری درباره او وجود دارد) که برخی از نویسندگان سده‌های میانی او را

1. Thonraki

2. Paulician

۳. بعید به نظر می‌رسد که شکل اسحاق بدون تأثیر ارمنی پدید آمده باشد. بااین حال، حقیقت این است که اسم رسمی «سلطان»، اسحاق بود. گاهی اوقات این اسم با همین نوشته می‌شود چون اسحاق (ن. ۱۱۹) و سحاق (ن. ۱۶۳). ظاهراً هیچ ریشه‌ای در عربی از س-ح-ک یا س-ه-ک وجود ندارد که این اسم بتواند از آن مشتق شده باشد. نامی چون پائیس، باهوس، «بهترین بعدی» که باهوت است که به معنای (تعطیلات مسیحی) است و چندان مناسب استفاده برای اسم یک مرد نیست، وجود ندارد. باید خاطرنشان ساخت که مسیحیان نسطوری (آسوری یا آسوریان، آنگونه که نامیده می‌شوند) همیشه ارتباط نزدیکی با کردها داشته‌اند. همان‌طوری که E. B. Soane اشاره می‌کند (L. Grammer of the Kurmanji of Kurdish Language, p. V, ۱۹۱۳). قبیله پالکی که در ناحیه درسیم سکونت دارند و در میان کردها و رازها زندگی می‌کنند به زبانی صحبت می‌کنند که تلفیقی از «کردی، ارمنی و عربی» است.

با آن دوره مرتبط می‌دانند؛ اما زندگی‌نامه باباطاهر کاملاً نامشخص است و نمی‌توان آن را به‌عنوان اساسی برای شناسایی تاریخی به کار برد. افزون بر این، شخص بسیار مقدس اما ناشناسی در اعتقادات دراویش، بلوطاهر، وجود دارد که ممکن است که نام او با نام آشناتر باباطاهر جایگزین شده باشد. به نظر می‌رسد اشعاری که در داستان به زبان آن‌ها وجود دارد کاملاً جدید باشد. کل این داستان شبیه نوع متداول داستان‌های عامه در شعر و نثر ترکیبی است، همانند داستان عارف و محبوب او که عمدتاً در مناطق روستایی ایران رایج است. اگرچه هردو، متون مینورسکی و ما از یک مکان خاص، ورامین، نشأت می‌گیرند، تفاوت‌های قابل توجهی در بخش‌های منظوم دارند. در متن حاضر داستان دیگری نیز با تاریخ تقریباً قابل تعیین وجود دارد (ن، ۸۷-۹۲) که در متن مینورسکی وجود ندارد. در آن شیخ صفی (یعنی صفی‌الدین) اردبیلی (نیای مقدس صفوی‌ها د. ۱۳۳۴/۷۳۵) توسط راهنمای معنوی‌اش شیخ زاهد گیلانی (د. ۱۳۰۱/۷۰۰) به سوی صحاک برای اعطای خلعت فرستاده می‌شود؛ بنابراین این حوادث باید به حدود پایان قرن ۱۳/۸ متعلق باشد، از این رو، فاصله‌ای حدود چهار قرن میان سلطان صحاک و تجسد بعدی، یعنی قرمزی، وجود دارد که قطعاً نامعقول است.

ما تنها می‌توانیم حداقل تاریخ‌گذاری تقریبی و محض آخرین تجسدها را بازسازی کنیم. شانس انجام این کار به واسطه این حقیقت فراهم می‌شود که سنت فرقه‌ای در مرتبط ساختن دوره آتش‌بگ با دوره نادرشاه (که در ۱۱۴۸-۱۱۶۰ حکومت کرد اما حاکم بالفعل ایران تا آن تاریخ بود) کاملاً صریح است. رجوع کنید به Min II 41-42. در سال ۱۹۴۸ بخش‌هایی از سخنرانی‌ها و معجزات آتش‌بگ را همراه

با تاریخ‌های مشخص پیدا کردم: ۱۶۶۹/۱۰۸۰، ۱۶۷۱/۱۰۸۲، ۱۶۷۲/۱۰۸۳ و سرانجام ۱۷۰۲/۱۱۱۴-۰۳، که ظاهراً زمان «ناپدید شدن» آتش‌بگ است.

اگر این تاریخ‌ها را به عنوان راهنمای تقریبی در نظر بگیریم می‌توانیم فرض کنیم که دوره آتش‌بگ شامل چهل سال آخر یا در این حدود قرن ۱۷/۱۱ و شروع دوره بعدی بود. از این رو باید دوره پدر او محمد بگ شامل دهه‌های میانی این قرن بوده باشد و دوره قرمزی دهه‌های شروع آن. ما نمی‌دانیم که «دوره فترت» میان مرگ سلطان صحاک و قرمزی چقدر طول کشیده است، اما سنت آن را دوره‌ای کوتاه فرض می‌کند، «حدود هفت سال». از این رو به احتمال زیاد دوره سلطان صحاک نیمه دوم قرن ۱۶/۱۰ را در بر می‌گیرد. این دقیقاً با Min III, 13 مطابقت دارد که حاوی اطلاعاتی به نقل از سی. جی. ادموندز^۱ درباره شیخ محمود برزنی [مترجم: برزنجی صحیح است] است (که پس از جنگ جهانی اول ادعا کرد پادشاه کردستان است) که نسب خود را به نسل دوازدهم از برادر سلطان صحاک نسبت می‌داد. مینورسکی این را با اندکی احساس آشکار شک نقل می‌کند که به نظر من کاملاً توجیه‌ناپذیر است. اگر برای هر نسل به طور متوسط حدود سی سال را در نظر بگیریم دقیقاً به نیمه دوم قرن ۱۶/۱۰ می‌رسیم. زمان و محل وقوع داستان‌ها در ارتباط با او و ملاحظات دیگر به میزان زیادی این امر را قابل پذیرش می‌سازد.

اطلاعات این متن درباره اخلاف آتش‌بگ (ن، ۱۳۱) و اطلاعات جمع‌آوری شده توسط مینورسکی (بنگرید به Min II 41-42) از منابعی که کاملاً مستقل از منابع ما هستند، کاملاً هم‌خوانی

1. C. J. Edmons

دارند. آتش‌بگ در «پیشگویی» خود نام‌های اخلاف خود را تا زمان دست‌نوشته‌های ما ذکر می‌کند ۱۸۷۴/۱۲۹۱ و آن‌ها دقیقاً همان مطالب مینورسکی هستند: امام‌قلی، سرخوش، سلطان محمود، میرزا عباس بگ (در Min II:41 او هنوز در تاریخ ۱۸۳۱ م. زنده بود)، میرزا نظام، آقا سید میرزا (در دست‌نوشته‌های ما او آخرین فرد است و احتمالاً باید در ۱۸۷۴/۱۲۹۱ زنده بوده باشد). - Min II, 41 42 دو نام دیگر اضافه می‌کند: عبدالعظیم میرزا (یا آقابخش در گذشته به تاریخ ۱۹۱۷ م.) و محمد حسن میرزا که احتمالاً در سال‌های اخیر فوت کرده است.

۴. خاستگاه احتمالی فرقه

در نبود اطلاعات تاریخی چیزی جز سنت اهل حق آن‌گونه که در متون ما در دسترس است در اختیار نداریم تا در مقابل پس‌زمینه تاریخ عمومی این دوره، تصویری درباره خاستگاه این فرقه به دست آوریم. برخی عناصر وجود دارند که چنان در تمامی حکایت‌ها برجسته‌اند که هیچ دلیلی نداریم تا آن‌ها را امور اتفاقی صرف تلقی کنیم. عنصر اصلی در نقشی که دراویش، آشکارا متمایز از صوفیان عالم و متدین، بلکه خانه‌به‌دوش‌های فقیر عامی، یعنی قلندرهای ایفا کرده‌اند یافت می‌شود. اولین تجسیدی که سنت به یاد می‌آورد، شاه خوشین، خود را چنین معرفی می‌کند (ن، ۴۴): اول قلندر ما بودیم، آخرین هم مانیم، بلکه راه قلندران به کس ننمائیم. این بدان معنی است: «اولین قلندر من بودم و آخرین هم من هستم؛ و به راستی راه قلندران را به کسی فاش نمی‌کنم». پیامدهای این نقل‌قول روشن نیستند، اما این در مورد بحث ما مهم نیست. حقیقت این است که در سرتاسر داستان این فرقه دراویش و قلندرهای گروه رهبری را تشکیل می‌دهند.